

## خاطرات دکتر احسان نراقی از سالگرد ۱۶ آذر ۱۳۳۹\*

امروز، پنجاهمین سالگرد واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ است. ۵۰ سال پیش در چنین روزی و در فضای سرد پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دانشجویان در اعتراض به تجدید رابطه ایران و انگلستان در دانشکده فنی دانشگاه تهران، دست به اعتراض زدند و سه دانشجو به شهادت رسیدند. اما چون پس از سه روز ریچارد نیکسون رئیس جمهوری وقت آمریکا به ایران آمد و دکتر علی شریعتی نیز از آنها به عنوان جوانانی که پیش پای نیکسون قربانی شدند، یاد کرد، این تصور به وجود آمده که آنان علیه آمریکا تجمع کرده بودند. «امید جوان» به مناسبت سالگرد این واقعه پای صحبت دکتر احسان نراقی نشسته است تا از خاطرات خود از سالگرد مراسم در سال ۱۳۳۹ که برای اولین بار مجوز آن صادر شده بود بگوید. اظهارات وی به قرار زیر است:

در آن سال (۱۳۳۹) من مدیر مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران بودم. ریاست این مؤسسه به عهده دکتر غلامحسین صدیقی (از اعضای جبهه ملی) بود و من رابطه بسیار نزدیکی با فعالان و دانشجویان جبهه ملی داشتم.

ابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی، حسن پارسا و جمع دیگری از مبارزان جبهه ملی نیز در مؤسسه تحقیقات و مطالعات فعالیت می کردند و همگی مصمم بودیم به هر ترتیبی که شده مراسم اولین و در واقع هفتمین سالگرد قربانیان ۱۶ آذر ۱۳۳۲ دانشگاه را برگزار کنیم. در عین حال دستگاه انتظامی مطلقاً برگزاری چنین مراسمی را ممنوع

اعلام کرده بود.

بالاخره من به این نتیجه رسیدم که باید از ارتباطاتم استفاده کنم. به همین خاطر از یک طرف از دوستی خود با دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه که مرد آزاده‌ای بود و از سوی دیگر از ارتباطی که با سرلشگر حسن پاکروان معاون سازمان امنیت داشتم استفاده و تلاش کردم که این مراسم در روز مقرر برگزار شود. البته از ما تضمین گرفتند که در آن مراسم شعارهای تند مطرح نشود.

چند روز قبل از برپایی مراسم جلسه کمیته جبهه ملی نیز که مرکب از ۱۷ تن از فعالین دانشکده‌های مختلف بود در منزل دکتر عباس شیبانی (عضو فعلی شورای شهر تهران) برگزار شد. در آن جلسه دکتر بهروز برومند، مهرداد ارفع‌زاده، هما دارابی، پروانه فروهر، حسن پارسا، حسن حبیبی و سایر دوستان شرکت داشتند و در این جلسه بود که قرار مراسم بزرگداشت در ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز ۱۶ آذر در مقابل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران گذاشته شد.

در این مراسم خانم‌ها پروانه فروهر و هما دارابی سخنرانی کردند و برای اولین بار بعد از کودتای ۱۳۳۲ در این میتینگ بود که بار دیگر مردم نام دکتر محمد مصدق را بر روی یک تراکت (پارچه نوشته) به عنوان پیشوای ملت ایران مشاهده کردند.

برخی از دوستان من نیز نقل می‌کنند که در سال ۱۳۴۵ پس از فوت دکتر مصدق که ساواک اجازه دیدار از خانه مصدق در احمدآباد را صادر کرد، کسانی که آن موقع به این خانه رفته بودند روی طاقچه بخاری شمایل حضرت علی (ع)، مجسمه گاندی و عکسی از تظاهرات سالگرد ۱۶ آذر را مشاهده کرده بودند.

## موضوع حقوق بشر را تا سطح یک بحران نکشائیم\*

احسان نراقی گفت: همان طور که مسأله پروتکل نشان داد، کشورهای غیر از آمریکا به حرف‌های ایران گوش می‌دهند، پس لازم نیست درباره حقوق بشر نیز موضوع را تا سطح ایجاد یک بحران بکشائیم.

دکتر احسان نراقی، محقق و نویسنده در گفت و گو با (ایسنا) تأکید کرد: بحث مسائل هسته‌ای موضوعی بود که خارجی‌ها نیز از آن متأثر بودند و می‌گفتند خطری را نسبت به آن احساس می‌کنند، اما بحث حقوق بشر داخلی و به خود ما مربوط است؛ پس سعی کنیم آن را در داخل حل کنیم.

وی افزود: تصور مردم از حقوق بشر در ایران با تصور کشورهای خارجی از این موضوع بسیار متفاوت است. تحقیقات نشان می‌دهد که واقعیت به بدی و وخامتی که درباره وضعیت حقوق بشر در ایران تصور می‌شود، نیست.

نراقی در ادامه تصریح کرد: چرا ما که بیش از سی و چند زندانی سیاسی نداریم باید تعدادشان برای دیگران خیلی بیشتر جلوه داده شود؟ این امر حاکی از ناشی‌گری مسئولین است.

این محقق و نویسنده با اشاره به جریان فوت زهرا کاظمی گفت: موضوع کاظمی به جایی کشید که کانادا دشمن مان شد و بیانیه شدیدالحنی در خصوص حقوق بشر در ایران صادر کرد. حقوق بشر جرقه‌ای است که می‌تواند ایجاد حریق کند.

وی تأکید کرد: مقامات ایران برخلاف جریان مسأله هسته‌ای که توجهشان را به اقناع جامعه بین‌المللی معطوف کرده بودند، باید در جریان حقوق بشر به قانع کردن عناصر داخلی بپردازند.

نراقی در این راستا پیشنهاد کرد: رئیس قوه قضاییه با وکلای دادگستری، وکلای زندانیان سیاسی و حقوقدانان دانشگاه‌ها مذاکره و گفت‌وگو کند؛ چراکه از این طریق بسیاری از مشکلات قابل حل خواهد بود.

## وحشت جامعه فرانسه و مسئله حجاب\*

مخالفت دولت فرانسه با حضور دختران محجبه در کلاس درس و تهیه پیش نویس قانون ممنوعیت حجاب در مدارس و اماکن دولتی از سوی این دولت اعتراضات را طی هفته اخیر علنی تر کرده است. این روند مخالفت ممکن است به دیگر کشورهای اروپایی هم سرایت کند. چنان که دو روز پیش گرهارد شرودر صدراعظم آلمان نیز اعلام کرد که معلمان مدارس حق استفاده از حجاب را در کلاس درس ندارند اما دختران دانش آموز در استفاده از حجاب آزادند. اما این که آیا دولت فرانسه با ترسیم چشم اندازی از آینده حضور در مجامع جهانی و واکنش های کشورهای مسلمان در پی تصویب قانون ممنوعیت حجاب در مدارس و اماکن دولتی، چنین تصمیمی را اتخاذ کرده است، هنوز مشخص نیست. احسان نراقی مشاور سابق مدیرکل یونسکو درباره پیشینه برخوردهای دولت فرانسه با مسئله حجاب در این کشور اظهار داشت: «حدود ۱۰ سال پیش رئیس یکی از مدارس دخترانه در یکی از شهرستانهای فرانسه مانع از حضور یک دختر محجبه مراکشی در کلاس درس شد و این موضوع با مطرح شدن در مطبوعات فرانسه جنجال زیادی به راه انداخت و دولت فرانسه را واداشت که نسبت به این موضوع تصمیم گیری کند.» وی اظهار داشت: «علت مخالفت با حجاب آن زمان چنین توجیه شد که از زمان انقلاب فرانسه به بعد، جمهوری فرانسه که خود را جمهوری لائیک نامید هرگونه تظاهرات مذهبی را در مدارس

قدغن اعلام کرده بود اما منظور دولت از این تصمیم، ممنوعیت تظاهرات کاتولیک‌ها بود که با اصول جمهوری فرانسه مخالف بودند.»

نراقی افزود: «پس از به راه افتادن جنجال در سطح افکار عمومی و مطبوعات، هیأت دولت رسیدگی به این موضوع را به شورای دولتی فرانسه که موظف به حل و فصل مناقشات ایجاد شده بین دولت و مردم است، محول کرد و شورای دولتی هم کمیسیونی برای رسیدگی تشکیل داد. در این کمیسیون از چندین متفکر اسلامی و کارشناسان آشنا به مسائل اسلام و شرق دعوت شد و من هم که در آن زمان مشاور مدیرکل یونسکو بودم به این کمیسیون دعوت شدم. و این گونه استدلال کردم که باید منشاء این مناقشه شناسایی شود. سرچشمه این مناقشه هم بازگشت به قانون ممنوعیت تظاهرات مذهبی در مدارس فرانسه است، اما تظاهرات مذهبی که از سوی دولت ممنوع اعلام شده تظاهراتی بوده که با غرض ضدیت با اصول جمهوری فرانسه برگزار می‌شود. در حالی که این دختر مسلمان محجبه چنین نیتی ندارد. از سوی دیگر باید مشخص شود که دختران محجبه دانش‌آموز به عمد و برای تحریک امنیت جامعه، حجاب بر سر می‌گذارند یا در خانه‌شان هم با حجاب‌اند. به نظر من این دختران جوان، با حجاب، احساس آسایش و آرامش بیشتری دارند و بهتر درس می‌خوانند. بنابراین از نظر تربیتی، اخلاقی و اجتماعی ناپسند است که آنان را مجبور به برداشتن حجاب بکنیم.»

وی افزود: «کمیسیون با دیگر مدعوین هم مشورت کرد و آنان هم نظر مرا تأیید کردند که داشتن حجاب در کلاس و مدرسه منعی ندارد.» وی درباره علت مخالفت‌های جدید دولت فرانسه با استفاده از حجاب در مدارس که منجر به پیش‌نویس قانونی هم در این باره شده است اظهار داشت: «عده‌ای از مسلمانان افراطی خواستار آن شده بودند که درس

تاریخ طبیعی به دلیل آن که آموزش‌هایی مخالف مبانی اسلامی دارد از جمله آن که می‌گوید پدر انسان، میمون بوده، باید از فهرست دروس مدارس حذف شود. همچنین آنها خواستار حذف درس ژیمناستیک برای دختران شده بودند. در این ورزش دختران می‌باید با لباس‌های ورزشی در کنار پسران همکلاس خود ورزش کنند. این مخالفت‌ها از سوی مسلمانان مقیم فرانسه، واکنش تند اکثریت لائیک‌های فرانسوی را در پی داشت. حرف امروز دولت فرانسه به نمایندگی از اکثریت جمعیت آن کشور این است که جامعه فرانسه با نظام و قوانین خاص خود برپا شده است، اما اقلیت مسلمانان در این کشور، مهاجر یا پناهنده‌اند و باید تابع نظر اکثریت باشند.»

وی افزود: «در این قانون که قرار است برای تصویب به مجلس ارائه شود ممنوعیت حجاب صرفاً برای مدارس دولتی منظور شده و دولت فرانسه مدعی است که اگر خانواده‌های مسلمان اصرار بر حفظ حجاب فرزندان خود دارند می‌توانند آنان را در مدارس خصوصی ثبت نام کنند که هزینه زیادی هم دربر ندارد. از سوی دیگر دولت فرانسه مدعی است که حتی در صورت تصویب این قانون، ممنوعیت حجاب فقط در مدارس و اماکن دولتی اجرا خواهد شد و زنان مسلمان محجبه در کوچه و خیابان و مکان‌های عمومی هیچ‌گونه محدودیتی در پوشش خود نخواهند داشت.» وی در پاسخ به این سؤال که آیا دولت فرانسه از این مسئله وحشت دارد که مسلمانان مقیم کشور، با استفاده از حجاب، پیروان دیگر ادیان را هم به دین اسلام جذب کرده و آنان را از دین خود برگردانند، گفت: «موضوع حجاب به تنهایی مشکل‌زا نیست. اما دولت فرانسه عواقب ناشی از حجاب را متوجه جامعه می‌بیند و با آن عواقب مخالف است؛ از جمله اصرار مسلمانان بر حذف درس تاریخ طبیعی یا ممنوعیت

درس ژیمناستیک که در واقع تغییر در برنامه آموزشی یک کشور است و جامعه فرانسه هم پذیرای چنین تغییراتی نخواهد بود.»  
پیشنهاد شما چیست؟

«پیشنهاد من این است که مسئله حجاب را از برنامه مدارس جدا کنند. حجاب یک امر فردی است، ولی برنامه یک امر مصوبی است که افراد نمی‌توانند مانع اجرای آن بشوند. بهترین راه این است که مدیران درباره حجاب آزادی عمل داشته باشند. اگر مدیر تشخیص داد که حجاب دختر یک امر شخصی است او را آزاد بگذارد و اگر یک امر نمایشی و سیاسی است جلو آن را بگیرد. اشتباه دولت فرانسه این بود که همه جریانات را در حجاب خلاصه کرد در حالی که می‌بایست نام این قانون اجرای مصوبات برنامه‌های آموزشی می‌بود.»



## جامعه ایران ذاتاً مردسالار است\*

اگر ما بخواهیم به ریشه‌یابی مشکلات زنان ایرانی بپردازیم، به نظر شما معضلات پیش روی زنان ایرانی از کجا نشأت می‌گیرد. آیا به باورهای سنتی و ساختار فرهنگی ما بازمی‌گردد؟

این موضوع یک امر تاریخی است. زیرا همان طور که می‌دانید در اقوام ابتدایی نیز همواره مردان، زنان را موجوداتی پایین‌تر از خود فرض می‌کردند و هر آنچه را که می‌توانستند به زنان تحمیل می‌کردند و هیچ‌گاه در اقوام اولیه زن با مرد برابر نبوده است. هر چند که در بسیاری از موارد مذهب سعی در ارتقای جایگاه زنان داشته است. اما در طول تاریخ همپای پیشرفت علم و دانش مقام زن ارتقا یافته و زن به تدریج دارای هویت و شخصیتی مستقل گشته است. در ایران هم نیز همین سیر وجود داشته، اما در کشورهای مسلمان تزییع حقوق زنان ربطی به اسلام ندارد و به خاصیت مردسالار جامعه مربوط است. لذا متأسفانه در تاریخ تمدن ایرانی نه تنها زن با مرد برابر نبوده، بلکه هیچ‌گاه برای او ارزشی انسانی و شخصیتی برابر مرد قائل نبوده‌اند. البته دین اسلام با بعثت حضرت محمد (ص) در مقایسه با عهد جاهلیت تا حدود زیادی به مصالح زن توجه نشان داده است. بنابراین کسانی که امروزه اسلام را توجیهی برای رفتار مردسالارانه خود قرار می‌دهند از آن به عنوان بهانه‌ای برای حاکمیت مردسالاری خود استفاده می‌کنند. در این شکی نیست که سنتی‌هایی که با افکار دنیای مدرن آشنا نبودند، زن آزار بوده و آنها را بی‌شخصیت

می‌دانستند و برای او ارزشی برابر با مرد قائل نبودند. در واقع این باور سنتی است که خود را به دین چسبانده است.

از زمان مشروطه به بعد کلیه افراد فرهیخته معتقد بوده‌اند که جامعه ایرانی با این فرهنگ نمی‌تواند با دنیای مدرن همراه شود، زیرا اگر بخواهد به ترقیاتی دست یابد با سنت‌ها تضاد پیدا می‌کند. هم‌اکنون در ایران در دوره جمهوری اسلامی نیز زنان در مسائل مختلف پیشرفت‌هایی داشته‌اند از جمله کنترل موالید. زیرا این امر سبب گردیده است که به زن حق انتخاب داده شود و بچه‌دار شدن به او تحمیل نگردد و او از حالت یک ماشین تولید خارج گردد و اکنون ایران یکی از کشورهای نمونه از لحاظ کنترل موالید در دنیاست. به همین جهت نرخ رشد جمعیت از ۳/۶ درصد به ۱/۵ درصد تقلیل یافته است. همچنین ایران پس از انقلاب در امر آموزش موفقیت‌هایی را کسب کرده که البته جهاد سازندگی با دایرکردن مراکز آموزشی در مناطق مختلف به گسترش آموزش یاری رساند. مسأله دیگر اینکه با تصویب مجلس سن ازدواج دختران از ۱۴ سال به سیزده سالگی تغییر یافت و البته این امر نیز به دلیل اهمیت آموزش دختران است که در حال حاضر ۹۳ درصد از دختران ۶ تا ۱۴ سال به مدرسه می‌روند و این نکته نیز حائز اهمیت است که ایران از نظر تعداد دختران دانشجو در مقایسه با کشورهای اسلامی دارای رتبه اول است. اما این مسأله در جامعه آینده ایرانی ایجاد مشکلاتی خواهد کرد. زیرا در حال حاضر ۲۸ درصد از دختران تحصیلکرده ایرانی بیکارند در حالی که این نسبت در پسران ۱۴ درصد است و این امر نشان‌دهنده این است که یک نوع مقاومت ارتجاعی و مردسالارانه برای ورود زنان به پست‌های مدیریتی دستگاه‌های مسوول صورت می‌پذیرد.

شما در صحبت‌های خود به این نکته اشاره کردید که معضلات فراروی زنان

ایرانی به دین و مبانی فقهی بر نمی‌گردد، بلکه به تفکر سنتی و مردسالارانه مرد ایرانی مربوط می‌شود. لذا بفرمایید آیا با توجه به اینکه ما در قرن ۲۱ زندگی می‌کنیم و قدم در دنیای مدرن گذاشته‌ایم و شاهد ساز و کارهای مدرن در رفتار اجتماعی هستیم، نباید به ایجاد تغییراتی در رفتارهای فرهنگی خود بپردازیم؟

به نظر من شکل‌گیری این گونه تغییرات به زمانی طولانی نیاز دارد و یک شبه حاصل نمی‌گردد. اما شکمی در این نیست که جامعه ایران مردسالار است و زنان ما اکنون با دو اشکال روبه‌رو هستند. نخست اینکه با وجود کسب آموزش‌های عالی امکان پیشرفت چندانی ندارند و درصد اشتغال دختران تحصیل‌کرده هر روز کاهش می‌یابد. دیگر اینکه زنان با توجه به مسوولیتی که در بیرون از منزل دارند هنگامی که به خانه باز می‌گردند با همان رفتار سنتی مردان مواجه می‌شوند که توقع مرد از زن انجام یک سری خدمات خانگی است، بدون اینکه خودش در کمک رساندن به زن در انجام آنها نقشی داشته باشد و این به این معنی است که مردسالاری در همه جا حاکمیت دارد. اما توجه به این نکته ضروری است که رشد آگاهی زنان نسبت به مسائل اجتماعی سبب می‌شود تا برخوردهایی میان آنان شکل بگیرد. پس مشکل جامعه ایران زنان نیستند، بلکه مردان هستند و اگر دولت بخواهد برای سلامت فکری و فرهنگی جامعه برنامه‌ریزی کند باید به افزایش دانش و فرهنگ مردان توجه کند تا نسبت به زنان رفتار عادلانه و معقولانه‌ای داشته باشند. اما متأسفانه تنها راهی که برای جلوگیری از اختلافات وجود دارد دادگاه و طلاق است. زیرا تربیت اجتماعی و خانوادگی به آنها نیاموخته که مشکلاتشان را خودشان حل کنند.

آقای نراقی همواره زنان ایرانی سعی کرده‌اند تا در بطن همین جامعه مردسالار

که شما عنوان کردید به جایگاه واقعی خودشان دست یابند ولی در اکثر موارد به کسب موفقیت‌هایی نائل نشده‌اند. چرا؟

به نظر من خودخواهی مردان مانعی در برابر این امر بوده است. مردان همواره در طول تاریخ با خودخواهی نسبت به زنان برخورد کرده‌اند و این رفتار هنوز ادامه دارد. مثلاً تاکنون ۴۶ کشور مسلمان به کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان پیوسته‌اند. زیرا اگر به جست‌وجو در کل اسلام بپردازید در هیچ جا با مسأله تبعیض و بی‌عدالتی میان زن و مرد روبه‌رو نخواهید شد.

پس شما معتقدید نگاه مردسالارانه مرد ایرانی برخاسته از سنت است؟

بله و این عامل اصلی است که ربطی به دین ندارد. زیرا برخی سنت‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای قبل از اسلام به قوانین ما وارد شده. ما همواره به این مسأله افتخار کرده‌ایم که اجتهاد داریم یعنی مسائل را با توجه به شرایط زمان تفسیر و تعبیر می‌کنیم ولی اثری از اجتهاد دیده نمی‌شود.

به مبارزات زنان ایرانی در جهت احقاق حقوقشان اشاره کردم. خوب زنان مبارز بسیار بودند و ما شاهد حضور آنان قبل از انقلاب و بعد از آن بوده‌ایم. اما به نظر شما مبارزات آنها در چه دوره‌ای پررنگ‌تر بود؟

بعد از انقلاب. زیرا پس از انقلاب رکن اصلی، گسترش آموزش و ورود دختران به جامعه بود و دیگر اینکه خواه ناخواه در روحیه انقلاب یک روحیه پیشرفت وجود دارد.

در قانون چه تمهیداتی برای رعایت عدالت میان زن و مرد پیش‌بینی شده؟

این امور مسائلی اخلاقی و معنوی است و به سنت جامعه برمی‌گردد. مرد ایرانی همواره به ریاست در مقابل زن عادت کرده و همیشه تفوق با مرد بوده است و لذا این امری فرهنگی است و ما باید در یک مبارزه

فرهنگی به اصلاح آن پردازیم.

لازم به ذکر است که وسایل ارتباط جمعی می‌توانند در این جهت نقش مؤثری را ایفا کنند. اما متأسفانه دستگاه سمعی و بصری ما مطلقاً در اختیار مردان محافظه‌کار است که مانع از هرگونه تحولی هستند. و در حالی که در دوران پس از انقلاب زنان در امور فرهنگی جزو نوآوران بوده‌اند، همواره یک نوع مقاومت ارتجاعی در برابر آنان وجود داشته است.

به عنوان مثال از مجموع ۱۷ هزار کارمند رادیو و تلویزیون که نیمی از آنان زن هستند و ۱۶۰۰ پست مدیریتی وجود دارد تنها یکصدم زنان پست مدیریتی در اختیار دارند.

زنان ما برای شکست این مقاومت ارتجاعی باید چه عکس‌العملی از خود نشان دهند؟

خُب همین حرکت‌هایی که مرکز امور مشارکت زنان در کنار ریاست جمهوری انجام می‌دهد یا مراکزی که در برخی از دانشگاه‌ها ایجاد شده می‌تواند در این مسیر گام بردارد یا معاونت زنان در وزارت کشور اما اصولاً در سطح بالا این تفکر وجود ندارد. آقای خاتمی قول داده بود وقتی که رئیس جمهور شد در کابینه‌اش دو وزیر زن داشته باشد ولی در مقابل مقاومت‌هایی که با آن روبه‌رو شد این کار را انجام نداد. این در حالی است که زنان در مدیریت موفق‌تر از مردان هستند. خُب من از کودکی در فضایی زندگی کرده‌ام که... مادرم در دوران قبل از رفع حجاب مدرسه دخترانه‌ای را در کاشان تأسیس کرد و آن را توسعه داد و لذا من شاهد بوده‌ام که در یک شهر کوچک مذهبی هم زنان می‌توانستند نقش مفید و سازنده‌ای داشته باشند. همچنین لازم به ذکر است که در طرح چشم‌انداز بیست ساله که دولت آن را تصویب کرده زنان از جایگاه بسیار کوچکی

برخوردارند، در حالی که مسأله زنان در آینده بسیار بفرنج خواهد بود.  
 خُب چرا شما چشمانداز روشنی از وضعیت زنان در آینده ندارید و آن را بفرنج  
 تصور می‌کنید؟

زیرا مشکلات زیادتر می‌شود. زنان در کسب آموزش علم و دانش  
 سریع‌تر از مردان حرکت می‌کنند. در حالی که دولت و دستگاه‌های  
 اجرایی در جهت ایجاد امکانات مساعد برای آنان کار جدی انجام  
 نمی‌دهند. زیرا تفکر مردانی که در حاکمیت‌اند متحول نشده است.  
 و در نهایت اگر شما بخواهید با برشمردن معضلات فراروی زنان راهکاری ارائه  
 دهید، چه می‌گویید؟

من در تحقیقاتی که اخیراً در مورد زنان انجام داده‌ام به این نتیجه  
 رسیدم که نگرش به مسائل، علمی نیست و انسجام میان بخش‌های  
 اجرایی وجود ندارد و از سوی دیگر هماهنگی میان نظام و زنان برقرار  
 نیست. همچنین به دلیل رشد آگاهی زن اختلافاتی میان مرد و زن وجود  
 دارد که باید به آن توجه کرد، زیرا روابط خانوادگی در خانواده‌ها متزلزل  
 شده است؛ بنابراین دولت باید سعی کند تا همگام با توسعه آموزش و  
 پرورش فرهنگ جامعه را پیش ببرد تا افراد مختلف با یکدیگر تفاهم  
 داشته باشند و گرنه ادامه این وضعیت مشکل‌ساز خواهد شد. زیرا زنان  
 ناراضی آماده هرگونه جنبش اعتراض‌آمیزند. مردان روشنفکر باید برای  
 سلامت جامعه هم پای زنان در این راه مجاهدت کنند.

## گفت و گو با احسان نراقی\*

آقای نراقی از سیاست به اجتماع می‌رویم. برای اولین بار در تاریخ ایران نسبت جمعیت شهرنشین به روستایی عوض شده است. از سوی دیگر بیشتر جمعیت ایران متولد بعد از انقلاب‌اند و من فکر می‌کنم الان شخصیتی مثل شما هم اگر حالا در خیابان رفت و آمد کند شاید یک عده از جوانان او را شناسند. زیرا نه اهل کتاب‌اند و نه تاریخ و متأسفانه پایین‌ترین تولید مقاله علمی در جهان هم متعلق به ایران است و از این نظر وضعیت ناپه‌نجاری داریم. حالا با این جامعه‌ای که علائم انحطاط را داریم در آن می‌بینیم، آیا می‌توانیم به آینده‌اش خوش‌بین باشیم و بگوییم جامعه‌ای است رو به ترقی؟

من خوش‌بین هستم. زیرا ایرانیان مردمان باهوشی‌اند و بد را از خوب تشخیص می‌دهند. الان بحثی ندارد که جامعه ایران رو به تجدد و مدرنیته می‌رود. اخیراً در بحثی پیرامون «ایترنت و حوزه علمیة قم» گفتم که طلاب امروزی هم دارند یک آدم‌های دیگری می‌شوند و آقایان علما باید این نکته را مورد توجه قرار دهند که ظرف پنج تا ده سال آینده وضع به کلی عوض می‌شود.

پس آدم‌هایی مانند محسن کدیور و امثال او الان استثنا نیستند و کثرت یافته‌اند.

البته شاید در مرتبه ایشان نباشند اما مایه‌شان همان است. ببینید قبلاً وقتی استاد می‌آمد سر درس؛ البته کلاس خارج منظورم است که یک

\* گفت و گو با روزنامه امید جوان (چاپ شده در تاریخ یکشنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۲)

موضوعی را مانند نکاح مطرح و راجع به آن بحث می‌کردند در این کلاس‌ها اساتید به دلیل اطلاعات تاریخی و فقهی که داشتند بر اوضاع کلاس مسلط بودند.

اما حالا جوان شب در خانه می‌تواند از طریق اینترنت تمام منابع را ببیند. یعنی روز بعد به مراتب از استادش مجهزتر به کلاس می‌رود و در نتیجه موضوعات تازه و نویی را مطرح می‌کند و در واقع شاگرد نسبت به استاد خود یک برتری عملی پیدا می‌کند.

بنابراین وضعیت گذشته به تدریج در حال تغییر جدی است. طلاب، زبان خارجه یاد گرفته‌اند و با علوم اجتماعی و انسانی و تاریخ فلسفه نیز آشنا شده‌اند. خوب طبیعی است که این‌ها نسبت به گذشته آدم‌های دیگری می‌شوند.

حالا وقتی طلبه ما که یک الگوی مذهبی است در حال عوض شدن است، جامعه هم به تبع آن متحول می‌شود. برای مثال محسن کدیور نمونه‌ای شاخص از این جریان جدید است. در واقع در آینده تکثیر می‌شوند.

آقایان باید بدانند که روزگار عوض شده، این را فرزندان هم به آنان می‌گویند. بنابراین با دنیا باید جلو بروند و چون نمی‌توانند به جلو بروند مجبورند لجبازی کنند و آن وقت است که جوانان از آقایان جلو می‌زنند و پس از چندی به راحتی از دایره خارج می‌شوند. یعنی این سیل جمعیت جوان افرادی را که نخواهند با آنها همکاری کنند از جریان خارج می‌کنند. آقای سعید حجاریان اخیراً خطری را به نام «بناپار تیسیم» و یا «جنبش لمپنیزم» مطرح کرده و معتقد است این خطر جامعه جوان کشور را به سوی انحطاط سوق می‌دهد، آیا شما هم این تهدید را جدی تلقی می‌کنید؟

علی‌رغم اینکه برای آقای حجاریان احترام قائلم به ویژه پس از



صدمه‌ای که به وی وارد شد، نسبت به او احساس همدردی می‌کنم، اما معتقدم این نظر بدبینانه است. حالا ممکن است در یک شهری یک جریانی پیدا بشود اما هیچ وقت این جریان‌ها سراسری نمی‌شوند.

حالا یک نکته دیگر. پیش از انقلاب چند متفکر خاص در جامعه بودند و جوانان این‌ها را به عنوان رهبران فکری خود برگزیده بودند، اما الان جوانان احساس یک نوع خلأ می‌کنند. حالا اگر جوانان ما بخواهند دنبال یک فلسفه جدیدی که به روزتر باشد، بروند چه نوع کتاب و مدلی را به آنها پیشنهاد می‌کنید؟

برگشت به اصول مشروطه! مشروطه در تاریخ ۳۰۰-۲۰۰ سال گذشته سالم‌ترین نهضت در ایران بوده است. شما ببینید که مشروطه چه قدر قوی بوده که در آن سال‌هایی که جامعه دچار فقر فکری و فرهنگی بود توانست چنین اثر عمیقی بر جای بگذارد؛ و در ضمن مشروطه با روح ایرانی و اسلام معتدل در این سال‌ها تطبیق پیدا کرده است. در زمان رضاشاه هم مشروطه خواهان معتدلی که در دستگاه بودند آدم‌های مصلح و خدمتگزاری بودند. ما باید ابتدا یک «کمونیسم زدایی» بکنیم! زیرا کمونیسم تا عمق وجودمان نفوذ کرده است.

و لابد برخی از اصول اقتصادی قانون اساسی هم؟

بله. همینطور است.

کمونیست زدایی یا کمونیسم زدایی؟ حذف آدم‌ها یا زدودن از اذهان؟

از اذهان باید کمونیسم زدایی بشود. من امروز در یک کتاب فروشی دنبال کتابی راجع به فروپاشی شوروی می‌گشتم. با وجودی که ۱۰ جلد کتاب مختلف در این زمینه آوردند، اما هیچ کدامشان از فروپاشی شوروی صحبت نمی‌کرد. همه آنها یک نوع دیگری از کمونیسم را به خواننده القاء می‌کردند.

هنوز توده‌های سابق قبول ندارند که کمونیسم باطل است. مقصر

این وضعی که به وجود آمده هم مسئولان فرهنگی جمهوری اسلامی اند که اجازه بحث و فحص آزاد را نمی‌دهند. به نظر من کمونیسم ثمره استبداد است. اگر آزادی باشد از بین می‌رود.

البته بخشی از این وضعی که به وجود آمده متوجه روشنفکران ما هم هست. اگر این قدر که درباره سوسیالیسم گفته‌اند از لیبرالیسم و دموکراسی هم می‌گفتند، شاید وضعمان امروز خیلی بهتر از این بود.

احسنت! همین طور است. بینید دموکراسی دارای پارامترهایی است که ما از آنها خیلی فاصله داریم. نکته‌ای را برای شما شرح می‌دهم که موضوع را روشن‌تر می‌کند.

۳۵ سال پیش وقتی من در یونسکو رئیس بخش جوانان شدم برای استخدام یک کارمند به رئیس قسمت کارگزینی مراجعه کردم. او به دلایلی که از نظر من موجه نبود با نظرش موافقت نکرد و من نزد رئیس قضایی و حقوقی یونسکو رفتم و گفتم می‌خواهم از رئیس کارگزینی شکایت کنم. او نیز گفت شما می‌توانید شکایت کنید فقط به شرط آنکه یک نسخه از متن شکایت‌نامه‌تان را برای همان رئیس کارگزینی هم ارسال کنی. یعنی شکایت باید علنی باشد.

این از کمونیسم. اما راجع به «بورژوا کمپرادور» - طبقه بازار - چه می‌گویید؟ کسانی که امروز به دلیل وجود یک ماده قانونی، تعدادی کارگر - زیر پنج نفر - را استخدام می‌کنند و با روش‌های استثمارگونه و سنتی بازار تولید و توزیع و قیمت را در کشور در دست گرفته‌اند.

علاج این کار اصلاح قانون اساسی است. این قوانین فعلی در مقابل سرمایه‌گذاری خارجی مقاومت می‌کنند.

در این صورت جلوی رانت‌خواری‌ها هم گرفته می‌شود.

الان آزادی فعالیت اقتصادی سالم وجود ندارد. یک مثال از کشورهای

توسعه یافته می‌زنم. در یک کشور غربی اگر یک جوان در ابتدای کارش در جامعه تلاش نکند و در کار خود جدی نباشد، هیچ جایی در جامعه نخواهد داشت. به عبارتی ساختارهای اقتصادی در این کشورها به گونه‌ای است که نیروهای فعال و مؤثر به خودی خود در مسیرهای سالم اقتصادی تلاش می‌کنند.

آقای دکتر! حالا اینجا عکس موضوع فوق اتفاق می‌افتد! یعنی یک فرد کم‌استعداد صرفاً با موقعیت و پولی که در اختیار دارد، ملکی را خریداری می‌کند و دو سال بعد بر اثر افزایش تصاعدی و بی‌حساب قیمت‌ها در این عرصه، صاحب ثروت و نهایتاً قدرت می‌شود!

مسئول این اتفاقات رهبران جامعه‌اند که اجازه می‌دهند این سیستم پارازیت‌پروری، حقه‌بازی و سوءاستفاده‌گری رواج پیدا کند. آقایان چرا نمی‌خواهند سرمایه‌گذاری‌های وسیع در ایران صورت بگیرد تا به تبع آن اقتصاد و جامعه نیز سالم و توانمند شود؟ باید به این سؤال جواب بدهند. در اینجا مایلم ضمن بیان تصویر ذهنی خودم از جناب عالی که «بین واقعیت غربی و حقیقت شرقی در آمد و شد هستید» به این نکته هم اشاره کنم که علی‌رغم فعالیت‌هایی که اصلاح‌طلبان در این چند سال اخیر انجام داده‌اند و بهای آن را نیز پرداختند به نظر می‌رسد فضای یأس‌آلودی در میان نیروهای سیاسی کشور حاکم شده است. از طرفی اغلب ما ایرانیان همیشه منتظریم تا یک نفر بیاید مشکلاتمان را حل کند. حالا با توجه به تجربه شما از آن سوی آب‌ها، اگر بخواهیم این یأس را بزدایم چه راهی را باید به مردم نشان دهیم؟ ضمن اینکه نشان دادن راه مهم‌تر از رسیدن به آن نقطه نهایی است.

شما اگر نگاهی به نقشه کره زمین بیندازید متوجه خواهید شد که ایران در مرکز جهان قرار گرفته است. شرق را به غرب متصل می‌کنیم و شمال را به جنوب. به اندازه کافی هم وسعت داریم. از منابع سرشار و

غنی نیز برخورداریم. نفت هم که مزید بر همه این‌هاست، داریم. دارای جمعیت جوان هم هستیم و مهم‌تر از همه این‌ها برخورداریم از یک فرهنگ کهن است. من الان هم بعضی وقت‌ها که اشعار سعدی، حافظ و مولانا را می‌خوانم متوجه می‌شوم که ما واقعاً در دنیا منحصر به فردیم.

حالا با این همه چه دلیلی دارد که ما مایوس شویم؟ ولو اینکه الان هم یک وضع نابسامانی داشته باشیم؟ اساس کار ما درست است. یعنی ما کمبودهای اساسی نداریم. فقط ما یک مقدار از ناحیه هدایت سیاسی کمبود داریم. مقداری هم از افراطیون رنج می‌بریم، آن‌ها که مذهب را اسباب بازی خودشان کرده‌اند. نمونه برایتان می‌آورم. من چند روز پیش به یک نهاد فرهنگی تلفن کردم و می‌خواستم با مسؤول آنجا صحبت کنم. در فاصله‌ای که این تماس برقرار شد، برای من صوت قرآن پخش کردند. بعد از اینکه تماس برقرار شد به مسؤول مربوطه گفتم آقا جان! شما در این یک دقیقه که من در انتظار بودم فقط توانستید یک سوم یک آیه را برای من پخش کنید. حالا شما بگویید با این روش چه ایمان مذهبی‌ای را می‌خواهید به من القا کنید؟

آیا اسم این کارها را جز تظاهر به دین‌داری چیز دیگری می‌توان گذاشت؟ این بدترین نوع تظاهر به دین است. حالا اگر مرا بازداشت کرده بودند و برایم قرآن پخش می‌کردند یک چیزی، تازه مگر چند درصد مردم به زبان عربی تسلط دارند که این کار را می‌کنند؟ آن هم به صورت ناقص. خوب این چه کاری است که شما به جای موزیک، قرآن پخش می‌کنید؟ موزیک، برای بالا بردن تحمل انتظار است.

حالا می‌رسیم به سؤالی درباره دکتر علی شریعتی، که شما تاکنون در یکی دو جا به آن پاسخ داده‌اید. به نظر می‌رسد سنگین‌ترین اتهام را در خصوص دکتر شریعتی، آقای محمد مهدی جعفری متوجه شما کرده است. ایشان (در کتاب

وصیت نامه شریعتی) گفته است: «... احسان نراقی در زندان با دکتر (شریعتی) تماس می‌گیرد که تو بیا فقط درس مارکسیست بده در تلویزیون. باز دکتر (شریعتی) نمی‌پذیرد...» البته توضیح شما را هم خوانده‌ام که گفته‌اید: «من (نراقی) از سال ۴۹ تا ۵۴ اصلاً در ایران نبودم که بخواهم با دکتر شریعتی تماس بگیرم و دقیقاً در همین فاصله زمانی دکتر شریعتی در زندان بوده است.»

این اتهام درباره شما جدی است، لطفاً توضیح دهید.

اولاً همان طور که در آن کتاب هم اشاره شده و شما هم یادآور شدید در آن تاریخ من اصلاً در ایران نبودم. ثانیاً این را به شما بگویم که اخیراً آقایان عمادالدین باقی و محمد قوچانی (دو روزنامه‌نگار) به من پیشنهاد یک مناظره درباره دکتر شریعتی داده‌اند. اما من از این کار ابا، دارم برای اینکه به دکتر شریعتی نسبت «معجزه» هم داده‌اند. حالا اگر بخواهید روی یکی از این معجزه‌ها دست بگذارید و درباره آن صحبت کنید، شما را تکفیر می‌کنند و ملحد می‌شوید.

درباره سؤال شما هم باید عرض کنم که من تا زمانی که شریعتی زنده بود سه بار بیشتر او را ندیدم. به ضرر قاطع به شما می‌گویم، یک هفته قبل از خروج شریعتی از ایران، آقای عباس توفیق (مدیر مسئول هفته‌نامه توفیق) تلفنی با من تماس گرفت و گفت دکتر شریعتی عازم سفر است. من می‌خواهم شما و عده‌ای از دوستان به این مناسبت در منزل من دور هم باشیم. در آن جمع دوستانه بیست نفر حضور داشتند و همه هم می‌دانستند که شریعتی عازم سفر است. حالا می‌شنویم که برخی از طرفداران ایشان (شریعتی) می‌گویند که دکتر شریعتی با انتخاب نام مستعار «علی مزینانی» سر ساواک را کلاه گذاشت و از ایران رفت.

من از این آقایان سؤال می‌کنم آدمی که می‌خواهد سر ساواک را کلاه بگذارد، چطور قبول می‌کند که یک هفته قبل از رفتنش از ایران به افتخار

او مهمانی بدهند؟ این چه حرف‌هایی است که می‌زنند؟ حتی نوشته‌های همسر ایشان (خانم پوران شریعت رضوی) در جاهای مختلف، گفته‌های مرا تأیید می‌کند. من به صراحت می‌گویم، متأسفانه از دکتر شریعتی افسانه ساخته‌اند، هر چند منکر خدمات او نیستم. او به معنی واقعی کلمه در سخنرانی‌ها «سحر» می‌کرد. او زن مسلمان ایرانی را متحول کرد. تا قبل از شریعتی، زن یا باید خانه‌نشین می‌بود یا در اجتماع از عروسک‌ها تقلید می‌کرد. اما دکتر شریعتی کاری کرد که زن مسلمان به اجتماع بیاید، بدون این که عروسک شود. این از خدمات غیرقابل انکار دکتر شریعتی بود. او واقعاً «سحر» می‌کرد. کلام وی بسیار بسیار نافذ بود.

اگر مجموع دیدارهای شما و دکتر شریعتی همان گونه که خودتان اشاره کردید تنها سه بار بوده است پس آنچه آقای محمد مهدی جعفری در این باره گفته و در کتاب «وصیت نامه شریعتی» هم آمده است، چیست؟

آنچه که محمد مهدی جعفری در خصوص دیدار من و شریعتی می‌گوید صددرصد بی‌اساس است و یکی از همان افسانه‌های ساختگی. به اعتقاد من علت اینکه طی یکی دو دهه گذشته تا این حد درباره شریعتی «افسانه‌سازی» شده به علت این است که مواضع سیاسی - ایدئولوژیک شریعتی درباره شوروی سابق، رژیم پهلوی، روحانیت و... یکی پس از دیگری فرو ریخته است و چیزی به عنوان یک نظریه محکم از او بر جای نمانده که بخواهند به آن اتکاء کنند.

چهره دیگری که در کتاب «آن حکایت‌ها» به آن اشاره شده و به تعبیر ما مورد بی‌مهری شما واقع شده مهندس بهزاد نبوی است. شما در این کتاب به بحث گروگانگیری و بیانیه الجزایر و همزمان «بهزاد نبوی» اشاره کرده‌اید. اما اولاً به اعتقاد ما آقای «بهزاد نبوی» تنها کسی نبود که این بیانیه را امضاء کرد و او در واقع وقتی این بیانیه را امضاء کرد نماینده یک حکومت بود. ضمناً در نشریه

«عصر ما» ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم توضیح داده شده که «بحث مطالبات ما از آمریکا، اساساً جایی ثبت نشده بود و اصلاً نمی‌دانستیم میزان آن چه قدر است و ما این رقمی را که در آن بیانیه گنجانیدیم به نوعی یک اعتراف‌گیری از آمریکائی‌ها بود» البته آنها (آمریکایی‌ها) صحبت از ۸-۹ میلیارد دلار می‌کردند، اما شما رقم ۱۳ میلیارد دلار را مطرح کردید.

بله، این رقم ۱۳ میلیارد را آقای علی اردلان وزیر دارایی دولت مهندس بازرگان در زندان به من گفت. او گفت ما ۲۱ میلیارد دلار تحویل آقایان دادیم و از دولت رفتیم.

اما این را می‌دانم موقعی که از «بانک انگلیس» به «چست منهن بانک» داده بودند ۱۳ میلیارد بود. در واقع آن موقع شاه می‌خواست نظر آمریکایی‌ها را جلب کند، لذا آن ذخیره ارزی را که در انگلستان بود منتقل کردند به آمریکا.

البته آقای گودرز افتخار جهرمی گفته بود که به نظر می‌رسد از این پول‌ها دیگر چیزی باقی نمانده است.

بله؛ چیزی نمانده. تمام این‌ها ثمرات اشغال سفارت آمریکا است. با این کار رهبران را هم در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند. از تبعات آن همین بس که الان همین که یک معترض به سفارت انگلیس نزدیک می‌شود، آقایان فوراً با وزارت کشور تماس می‌گیرند و یک لشکر از پلیس در اطراف سفارت مستقر می‌کنند.

البته شما بهتر می‌دانید که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و خصوصاً هسته اصلی آنان - عباس عبدی و محسن میردامادی و همفکرانشان - اشغال سفارت را برای ۴۴۴ روز طراحی نکرده بودند. تصورشان اشغال چند روزه برای اعلام مخالفت ملت ایران با آمریکا به خاطر اعطای پناهندگی به شاه و نوعی انتقام به واسطه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. حتی برخی از آنها گفتند ما برای چهار پنج

روز برنامه‌ریزی کرده بودیم. حالا وقتی یک موج وسیع به راه افتاد و عملاً وسعت گرفت بحث دیگری است.

به هر حال اشغال سفارت آمریکا باعث شد که در دوران معاصر، دنیا ما را به عنوان بزرگ‌ترین ناقض معاهده ژنو بشناسد. همچنین از آن به بعد ملت بزرگ و انقلابی ایران در افکار عمومی جهان به عنوان گروگان‌گیر معرفی شد.

با این همه هنوز حاضر نیستند بگویند ما کار بدی کردیم. یکی از آقایان در روزنامه همشهری گفته بود که «جنگ تحمیلی عراق علیه ایران هیچ ارتباطی با تسخیر لانه جاسوسی ندارد». یا در جایی دیگر می‌گوید «از وقتی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر امضاء شد، صدام حسین نسبت به ایران بغض پیدا کرده بود و منتظر فرصت بود.»

حالا من می‌گویم؛ شما که می‌دانستید صدام نسبت به ایران بغض دارد چرا این کار اشغال سفارت آمریکا را انجام دادید؟ به اعتقاد من اشغال سفارت اقدامی بود که اصلاً نمی‌شود از آن دفاع کرد.

با این همه بنده ترتیبی دادم که آقای عباس عبدی به یونسکو آمد و در آنجا با وقار و شهامت، صریحاً اعلام کرد که «روزی که ما سفارت آمریکا را تسخیر کردیم جوان بودیم و آن موقع احساسات ضدآمریکایی ما تحریک شده بود.»

به همین راحتی عبدی بدون اینکه معذرت خواهی کند ساده و صادقانه دیدگاه امروز خود را بیان کرد و این درست است. من به آقایان دیگر هم می‌گویم بگویید که این رفتار ناشی از یک شور انقلابی بوده است.

آقای نراقی، البته من جایی نخوانده‌ام و نشنیده‌ام که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که هسته اصلی اصلاح طلبان امروز را تشکیل می‌دهند آن را عملی



احساسی و غیر عقلایی معرفی کنند بلکه همواره گفته‌اند که آن اقدام را باید در ظرف زمانی خود مورد ارزیابی و داوری قرار داد. ضمن این که تا همین جا هم اصلاح طلبان از سوی جناح مقابل به قدر کافی به تجدیدنظرطلبی متهم شده‌اند. کافی است از این کار هم اظهار پشیمانی (به قول شما) بکنند تا از فردای آن شاهد یک موج تبلیغی تازه باشیم!

یک تحلیل هم این است که به دلیل قدرتی که احزاب و گروه‌های چپی و کمونیستی در ایران ۵۷-۵۸ داشتند، بچه مسلمان‌های تندرو برای اینکه در مقابل آن‌ها حرفی برای گفتن داشته باشند از احساسات ضد آمریکایی آن روز به این نحو به نفع خود استفاده کردند تا از کمونیست‌ها جلو بزنند. با توجه به اینکه نشریه ما امید جوان نام دارد و شما نیز در یک مقطعی ریاست دپارتمان جوانان در سازمان یونسکو را به عهده داشتید، بی‌مناسبت نیست که در این باره هم صحبت کنید و اینکه چطور به این موقعیت دست یافتید؟

در سال ۱۹۶۸ در فرانسه و سپس سایر کشورهای اروپایی جنبش دانشجویی و جوانان ظاهر شد و به تدریج نیز گسترش پیدا کرد. این جنبش‌ها سیستم اجتماعی را مورد شدیدترین انتقادات خود قرار می‌دادند. این موضوعی بود که هیچ یک از متفکران اجتماعی هم به آن فکر نکرده بودند.

مثلاً اعتصاب ماه مه فرانسه به اعتصابات گسترده و فراگیری در این کشور تبدیل شد و ده میلیون نفر در آن شرکت فعال کردند و بالاخره در نتیجه همین اعتصابات بود که ژنرال دوگل سقوط کرد.

در واقع قضیه به این شکل بود که دوگل در خصوص ماندن بر سر قدرت اقدام به برگزاری رفراندوم کرد و در جریان همین اعتصابات اکثریت مردم فرانسه به او «نه» گفتند. به همین جهت در زمستان سال ۱۹۶۸ در کنفرانس عمومی یونسکو که هر دو سال یک بار تشکیل

می‌شود، مسئله جوانان به عنوان یک موضوع اصلی مطرح شد. در این کنفرانس نکته مهمی که مطرح شد این بود که به نظر جوانان بدون اینکه نظرات و دیدگاه‌های آنان به طور مستقیم مطرح شود، برای آنها تصمیم‌گیری می‌کنند. در آنجا قرار شد که از هر کشور عضو یک یا دو جوان به کنفرانس دعوت شوند تا خود جوانان راجع به خودشان تصمیم بگیرند.

در نتیجه یونسکو مکلف شد که در این سازمان بخشی را نیز به جوانان اختصاص دهد و قرار شد این بخش به طور مستقل و زیر نظر مستقیم مدیرکل یونسکو فعالیت خود را آغاز کند.

پس طبق آیین‌نامه داخلی یونسکو، دبیرخانه این سازمان از همه داوطلبان جهان برای ریاست بخش جوانان دعوت کرد و به دنبال آن هفتاد نفر از نقاط مختلف جهان برای تصدی این پست داوطلب شدند که پس از غربال کردن و عبور داوطلبان از مراحل مختلف، سه نفر نامزد اصلی جهت این سمت معرفی شدند. از این سه نفر یکی من بودم و دو نفر دیگر یک مصری که زمانی وزیر فرهنگ مصر بود و دیگری یک ژاپنی سوسیالیست که نماینده پارلمان این کشور بود.

سپس شورای اجرایی به مدیرکل یونسکو اختیار داد با یکی از این سه نفر همکاری خود را آغاز کند و مدیرکل نیز مرا برای این مسئولیت برگزید.

یک روز مدیرکل یونسکو جهت انجام گفتگوی مفصلی از من دعوت کرد و در آن جلسه از من پرسید اگر شما رئیس بخش جوانان یونسکو بشوید چه کاری برای جوانان انجام می‌دهید. به او گفتم: شما در فرانسه جمله معروفی دارید که می‌گوید «اگر جوانان می‌دانستند و اگر پیران می‌توانستند» و ادامه دادم که این دیدگاه امروز بر اثر تحولات اجتماعی

دگرگون شده، به نحوی که همه فهمیده‌اند دانش و علم جوانان امروز بیش از دوره‌های قبل است، به طوری که باید آن را به پیران نیز منتقل کرد. لذا من اگر رئیس شوم از دانش جوانان برای افزایش دانایی پیران استفاده خواهم کرد و این گونه بود که پس از آن همواره این نوع نگاه در رفتار یونسکو با جوانان اعمال شد.

همچنین در آن دوره فعالیت‌های مختلفی برای حضور فعال جوانان جهان در زمینه‌های فرهنگ، صلح و حقوق بشر انجام دادم.

آقای دکتر! شما در رژیم گذشته در یک مقطع مهم و حساس، رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بودید و سال‌ها بعد شما به سبب تجربیاتتان راهکارهایی را نیز در زمینه مسائل اجتماعی ارائه کردید.

در سال‌های اخیر یکی دو مؤسسه تحقیقاتی برای بررسی تب و تاب‌های اجتماعی تشکیل شدند که گردانندگان این مؤسسات آقایان عباس عبدی و قاضیان الان هر دو در زندان به سر می‌برند.

صرف‌نظر از نوع برخوردی که با این محققین و فعالان سیاسی - اجتماعی شد، آیا برای حکومت‌ها بهتر نیست به این هشدارهای اجتماعی توجه کنند تا کمتر در برخورد با معضلات اجتماعی دچار خطا و اشتباه شوند؟

من هم در مؤسسه تحقیقات اجتماعی به طور مفصل تحقیقاتی را انجام دادم که متأسفانه نتایج تحقیقاتم چندان مورد توجه اولیای امور در آن زمان قرار نمی‌گرفت.

الان هم سخن ما با آقایان این است که به تحقیق و پژوهش بها بدهند و محقق و پژوهشگر را نیز ارج نهند. به اعتقاد من مؤسسات پژوهشی مستقل می‌توانند نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در اصلاح امور و کاهش بحران‌های اجتماعی داشته باشند. من با این برخوردها صددرصد مخالفم و آقایان بعدها خواهند فهمید که بهتر بود به این هشدارها و نتایج

تحقیقات توجه می‌کردند. در یک کشور هفتاد میلیونی مانند ایران که یک میلیون و هشتصد هزار دانشجو دارد، اگر به چنین تحقیقاتی نپردازند و نتایج تحقیقات نیز مورد توجه مسئولان قرار نگیرد بدانید که دولتمردان در تاریکی قدم برمی‌دارند. البته می‌دانید که قضیه این‌ها در اصل سیاسی است.

دوباره برگردیم به بحث یونسکو و طرح این موضوع که دخالت دولت‌ها تا چه حد در جهت‌گیری‌های یونسکو مؤثر است؟

به اعتقاد من بیشتر از همه، دولت‌ها در یونسکو دخالت دارند. به ویژه الان که رئیس یونسکو یک فرد کاملاً بوروکرات است.

چرا نشریه پیام یونسکو را تعطیل کرده است؟

بله! مجله پیام یونسکو را همین آقا (رئیس فعلی یونسکو) تعطیل کرد. دوستان ما در شورای اجرایی و کنفرانس عمومی تلاش‌های فراوانی کردند که این نشریه زنده بماند اما نشد.

این مجله به سی و دو زبان ترجمه می‌شد. به اعتقاد من رئیس فعلی بیشتر به منافع مادی کشورهای غنی توجه می‌کند. به هر حال بودجه یونسکو عمدتاً توسط همین کشورها تامین می‌شود. البته فدریکو مایور که من دوازده سال با او همکاری کردم آدم با دل و جرأتی بود و از اینکه به جنگ مشکلات برود وحشتی نداشت.

آمریکایی‌ها و اروپایی‌های متنفذ از برخورد فدریکو مایور اصلاً رضایت نداشتند زیرا او به استقلال یونسکو اعتقاد داشت. حالا این رئیس ژاپنی آمده که به نظر من آدم سرد و بی‌روحی است.

در هر حال به این موضوع توجه داشته باشید که اهلیت کار بین‌المللی به ثروت و تکنولوژی ربطی ندارد. مثلاً الان ایرانی‌ها به خاطر موقعیت سیاسی - جغرافیایی که از گذشته‌ها داشته و دارند و همین طور ترک‌ها و

مصری‌ها، خیلی بیشتر از ژاپنی‌ها برای انجام کارهای بین‌المللی اهلیت دارند. علتش هم این است که ژاپنی‌ها (به لحاظ جغرافیایی) در کنار دنیا قرار داشته‌اند.

من به ژاپنی‌ها لقب «ده‌نشینان» دنیا را داده‌ام! اینها ده‌نشین کنار دنیا هستند! به عبارتی ژاپنی‌ها حاشیه‌نشین‌های دنیا هستند. آمریکایی‌ها تا حدی مانند ژاپنی‌ها هستند. آمریکایی‌ها حاشیه‌نشین‌های ثروتمندی هستند که ارتباطشان با دنیا «با فاصله» است.

آقای دکتر! می‌خواستم راجع به کار پژوهشی خودتان سؤال کنم. پژوهشی که راجع به فرار مغزها بوده و نتایج آن در اواسط دهه پنجاه انتشار یافت. آیا این پژوهش معطوف به کشور خاصی بود؟

خیر! این یک پژوهش فراگیر و جهانی بود و از نتایج آن پژوهش این بود که کشورهای در حال توسعه مغزهای فراوانی را از دست می‌دهند. در واقع ریاکاری کشورهای ثروتمند از اینجا خود را نشان داد که مدعی بودند به کشورهایمانند ایران کمک می‌کنند. اما من ثابت کردم که ما به آنها کمک می‌کنیم! به این ترتیب که هر سال بهترین مغزها را از ایران، مصر، هند، پاکستان، فیلیپین، آمریکای جنوبی و... به کشورهای خودشان می‌برند.

عده‌ای هم معتقدند برگزاری این مسابقات المپیاد، توری است که توسط کشورهای ثروتمند برای کشورهای در حال توسعه پهن می‌شود.

دقیقاً! و رهبران ما از این موضوع غافل‌اند. من توانستم رهبران کشورهای در حال توسعه را از این حیث بیدار کنم. به دنبال انتشار نتایج این پژوهش، دکتر مجتهدی، رئیس وقت دانشگاه صنعتی به من گفت ما با این حقوق‌های اندک چگونه می‌توانیم با خیالی آسوده به کار تحقیقات بپردازیم؟ گفتم برو به شاه گزارش بده و بگو من نمی‌توانم با حقوق

ماه‌یانه ششصد تومان استادی که PHD ریاضی دارد را استخدام کنم و قبول کردند که حقوق اساتید تا ۳-۴ هزار تومان افزایش یابد. به این صورت بود که دکتر مجتهدی توانست ظرف مدت یک سال پانصد نفر کادر علمی استخدام کند و ما نیز با کمک نخست‌وزیر وقت موفق شدیم قانون استخدام هیأت علمی دانشگاه‌ها را تغییر دهیم. یعنی همین قانونی که در حال حاضر نیز اعمال می‌شود. اینها همه از نتایج همین کار تحقیقاتی فرار مغزها بود.

آقای نراقی! شما را چگونه باید به جوانان معرفی کنیم؟ در واقع مایل هستید که شناخت جامعه جوان نسبت به شما براساس کدام یک از فعالیت‌های علمی - تحقیقاتی تان صورت بگیرد؟

من اولین کسی هستم که تحقیقات علوم اجتماعی را به صورت مداوم در ایران پایه‌گذاری کردم. یعنی دانشجو را از پشت میز کلاس به اقصی نقاط کشور بردم. تا پیش از این تمام معلومات فقط در کلاس درس وجود داشت. من کلاس‌ها را از حالت انتزاعی خارج کردم. دومین کار مهمی که در عرصه علمی انجام دادم، همین انجام کار پژوهشی بر روی «فرار مغزها» بود که قبلاً هم توضیح دادم و گفتم که تأثیراتش جهانی بود.

سومی؛ موضوع توجه به «آنچه خود داریم» بود. تأکید من بر روی «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد» بود و درست زمانی که تمام تلاش شاه این بود که ما باید مثل غرب شویم من ایستادم و گفتم، ما نباید مثل غرب باشیم بلکه باید مثل خودمان باشیم. تأکید من روی این نکته بود که ما در حالی که علم و تکنیک غرب را می‌گیریم، نباید هویت خود را فراموش کنیم.

آیا آن «غروب‌زدگی» را که فردید و جلال آل احمد مطرح می‌کردند شما هم قبول

دارید؟